

نویسنده: اندری ویتچک (Andre Vitcek).

منبع و تاریخ نشر: گلوبال ریسرچ « 2017-08-02 ».

برگردان: پوهندوی دوکتور سیدحسام «مل» .

افغانستان اینجا است!

دروغها، افسانه‌ها و اساطیر

Afghanistan is right here! Lies, Myths and legends

اغلباً چنین به نظر میرسد که «افغانستان واقعی» نه در کابل است و نه در جلال‌آباد یا هرات و نه هم در روستاهای باستانی که به شدت به کوهستانهای شیب‌دار چسبیده است وجود دارد.



نویسنده این مقاله در حال رانندگی در افغانستان

بسیاری از خارجی‌ها و حتی خود افغان‌ها اکنون متقاعد شده‌اند که «افغانستان واقعی» تنها آن چیزی است که در روی صفحه نمایش‌های تلویزیونی نشان داده شده است یا آنچه که عمیقاً در ارضیوها و کتاخانه‌ها در جاهای در لندن، نیویارک و پاریس دفن شده است.

وسوسه‌انگیز است طوری فکر کنیم که کشور را تنها از یک فاصله راحت، از یک تاق نشیمن مصون یا از کتاب‌ها و نشرات داخل از قفسچه‌های تزئین‌شده گرد و خاک

گرفته و میز های قهویی در سراسر جهان قابل درک است .
چنین گفته میشود که افغانستان خطرناک است، که اگر بخواهید به آنجا سفر کنید پس
از دونفر شما یکی شما باید در فکر محافظت هم باشید ، کسانیکه به افغانستان میخوانند
بروند باید از هر نگاه مجهز و بیمه شوند تا بتوانند در این کشور جنگ زده و فاقد قوانین
و غیر مصون حتی برای یک روز یا فقط برای چند ساعت کاری را از پیش ببرند .



درگیری در مرز بین افغانستان و پاکستان

وقتیکه به افغانستان می آیند اغلباً با ن «مغزهای عقلانی» غرب زده متعلق به اساتید
باز نشسته و یا آنها را که (دروازه بانان فکری) رژیم می نامند سر میخورند و یا با آنها
درگیر میشوند حتی با آن ذهنیت های تخیلی مرضی «پتالوزیکی» از مهاجرین طبقه بالا
«نخبگان» و البته با فرزندان آنها و یا با افراد از نظر اجتماعی در بالاترین سطح از مهاجرین
مواجهه می شویند که به زبان رسایی انگلیسی صحبت میکنند، آنها قوانین و تفاوت های
ظاهری بازی را خوب میدانند که نتایج آن «تعاملات مولد» در کتابهای بی شمار و در
گذارشات منقوش و تسجیل شده است .

همچو کتاب ها که به نوبه خود از آنها استفاده میشود به آسانی میتوان بعنوان « منابع
رسمی» و یا ماخذ رسمی تا بید شده به نحوی که جهان ما یک کشور مانند افغانستان
را درک و شناسایی میکند که داشته ها و یا محتوی آن در حال نقل و تبدیل و قابل بازیافت

است .

چقدر از مردمان قدیم (حتی از مردمان چپ اندیش) شنیده ایم افرادی که واقعاً در گذشته ها به دیگران احترام قایل بودند .
شاید هم که افغانستان در زمان حضور شوروی ها هولناک بود اما حد اقل تعداد زیادی از دختران افغان آزادانه به مکتب میرفتند و به تحصیلات دسترسی داشتند .



دره های عمیق افغانستان (تگنای ماهیپر)

اکنون این موضوع از هیچکس پوشیده نمانده است از اینکه درسالیان قبل بسیاری از دختران به آموزش و پرورش دسترسی کامل داشتند اما آیا این دسترسی واقعاً (وحشتناک) بود؟ حالانکه کلیشه های بی پایه مانند این است که درواقع « افکار عامه »

رابه شکل از اشکال شکل میدهند و یا تخدیر میکنند که این خود به نسبت تبلیغات اساسی بمراتب مخرب و تخریب کننده میباشند.

اکثر آن مربیون و آموزگاران مذهبی و دینی قدیمی چه در دوران حضور شوروی ها و یا چه قبل از آن به افغانستان یا پانگذاشته اند و یا با مرحله بعدی هرگز نه پیوسته اند و تمام تجارب و اندوخته های آنها دست دوم و سوم است که عمدتاً همراه با مفت خوری و تلخی بوده تا جاییکه با کشور خود خیانت و با غرب همکاری کرده اند و یا حداقل در پریشانی و اختلالات روانی به نسبت درهم و برهم بودن حالت فرزندان شان اندیشیده اند و یا تعمق نموده اند.

بر اساس چنین «واقیعت های» تا بید نشده و یا ناشناخته شده، نظریه های عجیب و غریب بمیان می آید و آن اینکه به نظر آنها افغانستان «رسماً» خراب شده است، ناامید کننده و فاسد گردیده و فراتر از نجات و ترمیم و تعمیر است، افغانستان از لحاظ قومی و... تقسیم شده است که هرگز نمیتواند به یک کشور و یا به حیث یک سرزمین وجودی سر بلند کند.

سپس لیبرالها و فرزندان فاسد دیپلمات های افغانی و نخبگان تبعیدی همه و همه با بی اراده گی و تنبلی و تیره کردن خویش تمام جهان را بخاطر تخریب و ویرانی کشورشان ملزم و مقصور می پندارند.

پس بطور طبیعی اگر همه مسول هستند پس در اینصورت هیچ کس صادق و راست نیست؛ بنا بر این همانطور که انتظار آن برده میشود نتیجه گیری عمده و اساسی اینست که (مطلقاً هیچ امیدی وجود ندارد)؛ فلذا هر کسی که میتواند وطن را باید ترک کند؛ چه کسی ذهناً آماده است که خود را در چنین ضرب و شتم و یا در چنین وضع و حالت در وطن مواجه سازد و یا این نوع مشکل امرار حیات نماید.

پس بگذارید که فقط تمام جاها، مکانها و نهادها و..... را ببندیم و یکی از بزرگترین فرهنگ را در این حیطه و روی زمین به پایان رسانیم چونکه هیچ چیزی را در مورد آن نمیتوانیم بسررسانیم و یا انجام دهیم لذا خدا حافظ افغانستان؛ خدا حافظ ای سرزمین زیبا و قشنگ و دوست داشتنی.

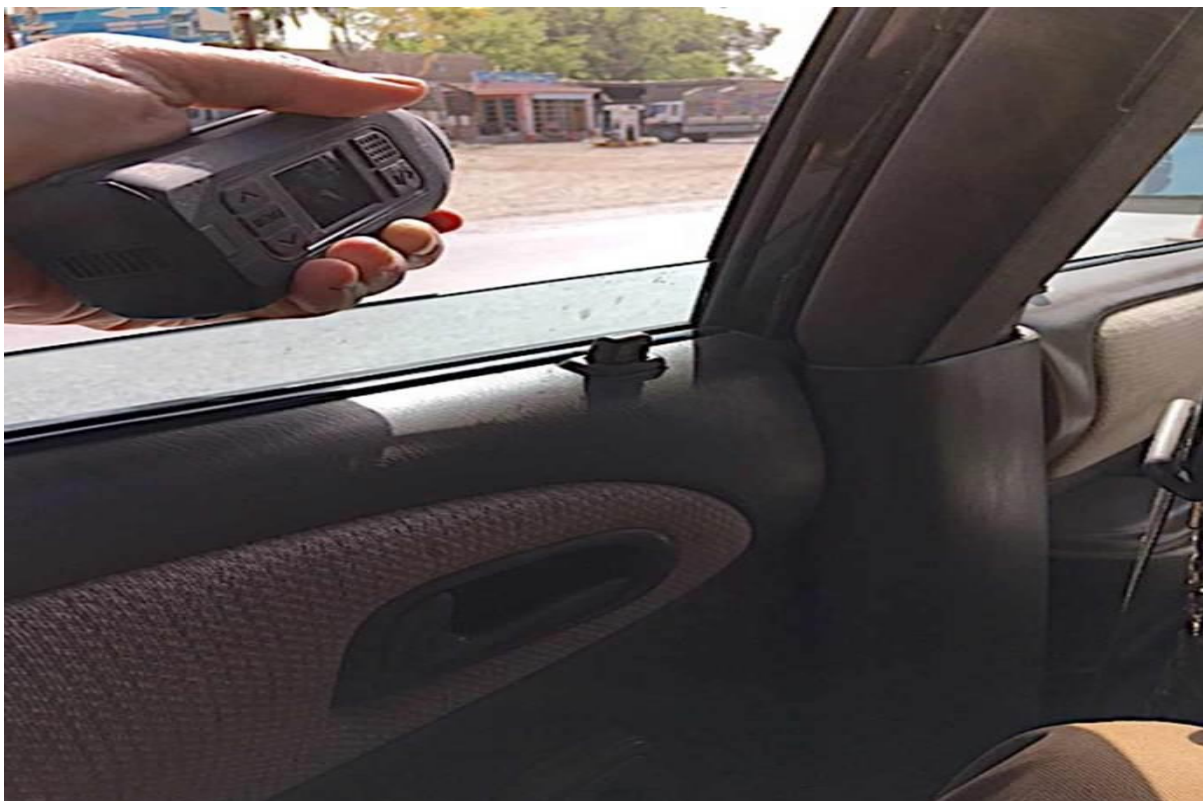
برای بعضی ها بخصوص برای کسانی که کشور را ترک کرده و دروازه های عقب خود را بسته اند- این یک روش و سوسه انگیز و «آرام بخش» از ملاحظه و نگاه کردن وضعیت چیزها و حالات است؛ پس اگر چنین نظریات را بپذیریم؛ پس نباید چیزی کرد و یا کاری را از پیش برد چراکه مهم نیست و هر چیزی به هیچ وجه و صورت بهبود نخواهد یافت - لذا برای بسیاری و بویژه برای کسانی که از هیچ کاری نفع بدست نمی آورند و یا در افغانستان از چیزی استفاده نمیکنند (حتی سازندگان مشاغل) هیچ کاری را برای نجات و بهبودی افغانستان انجام نمیدهند چنین برخورد. چنین نظریات آنها

واقعاً کامل است؟. وبسیار کمی از آن چیزه ها برای آنها اهمیت دارد که تقریباً همه این ها از بین رفته ویا تمام آنها زباله هستند .؟



ساحه ویا منطقه انفجار در نزدیک محل بود وباش من « نویسنده این مقاله»

من هیچ کدام از این استادان پوهنتون (Massachusetts Institute of Technology=MIT) پوهنتون کورنیل (Cornell) را در نزدیکی جاده های گرد و خاک آلود که از طریق ثمرخیل و چاریکار قطع میگردند مشاهده نکردم ویا من هرگز هیچ کدام از خبرنگاران رسانه های جمعی غربی را در میان عمیقترین قرا و روستاها که بین طالبان و نیروهای دولتی همیشه دست بدست رد و بدل میشوند ندیدم . چونکه اگر آنها در آنجاها می بودند من آنها را دفعتاً شناسایی میکردم – آنچنانیکه آنها در هنگام سفر به کدام جا به سبک و روش لوده ها و دلقک های قدیمی گذشته با پوشیدن کلاه های مضحک ، واسکت های زره (ضد مرمی) با داشتن خال کوبی ها ولکه ها و رسم های مزخرف در قسمت های قابل رویت و غیر قابل رویت صورت و بدن خود سوار به موترهای زره پوش با اسکورت نظامی به جاها و محلات بخاطر تهیه راپور و مذاکره بامردم سفر میکنند به نظر آنها بدون همچو شرایط مجال پنداشته میشود که در بین مردم افغانستان رفت ویا آنها مذاکره کرد؟ اما در واقع این چنین نیست که حتی از چنین زاویه و چشم انداز دیده شود بلکه موضوع چنین است که آنها هنگام سفر به کدام جا ویا محل از قبل دست بکار میشوند وقتی که آنها بخواهند آنجا ویا اینجا بروند.



یکی از روش های قلمبرداری در افغانستان

بمن اجازه دهید که به نوشته هایم کمی به عقب برگردم تا خوانندگان این گزارش و مقاله ام هنگام خواندن این گزارش در غرب و یا در هر جای دیگر سراسیمه نشوند و از خود نپرسند که «ثمرخیل» در کجا است؟ خوب. ثمرخیل یک شهر گردآلود خاکی است



مزرعه خشخاش در نزدیکی قرارگاه نیروهای هوایی ایالات متحده آمریکا در بگرام

که در شرق شهر جلال آباد واقع شده است ، شهری که از قبل بنا م قبرستان کشته شده گان سربازان شوروی و سربا زان ارتش ملی افغانستان نام گذاری شده است یا به عباره دیگر شهر ویا محلی است که در دوران حضور نظامیان شوروی مجاهدین افغان تحت حمایت ایالات متحده امریکا و کمک های مالی عربستان سعودی روزانه بیش از «500» تا «1000» مزایل یکی بعد از دیگری به شهر جلال آباد شلیک و فیر میکردند. بسیا ردشوا به نظر می آید تصور شود که در طول دهه «1980» چه چیز های خوب وچه چیز های نادرست بدون در نظر گرفتن حرارت گرمای «430» درجه سانتی گراد در بیابان ها و دشت های خشک ، بدون تنفس و جویدن گردوغبار ، بدون احساس مواجه شدن به کوه های لخت و عریان و مرتفع و خصمانه و بدون صحبت کردن با افرادی که در اینجا زندگی میکردند رخ داده که در طی آن روزها مردم در آنجا و همچنین افرادی که در حال حاضر در اینجا هستند و همین اکنون زندگی سخت و دشواری را میگذرانند. این کاملاً غیر ممکن است که اتحاد جماهیر شوروی و درگیر شدن شوروی ها در افغانستان بدون سیر و رانندگی به حومه ها و برخی از محلات پنهانی بعضی از روستا های باستانی خداهها شده صورت گرفته باشد مثل یک کانال آب دیرپا و با دوام را که مهندسان شوروی چند دهه قبل اعمار نمایند که توام با تاسیسات با برج های بلند الکترونیکی و با سیم های با ولتاژ بلند و با افتخار در جلوجشمان بینندگان قرار گیرد.



قبل از آنکه طالبان در اینجا حضور یا بند

اکنون من میدانم و یا تصمیم چنین است که دیگر نمیخواهم به نوشتن کتاب علمی و اکادمیک دیگر بپردازم، من تا حال دو عنوان کتاب علمی و اکادمیک یکی در مورد اندونیزیا و یکی هم در مورد آن بند عظیم از آب که اکنون زنجیره از جزایر تشکیل شده از مرجان در جنوب اوقیا نوس آرام ویران شده است نوشته ام. در عین زمان باید اذعان کرد که برای نوشتن کتاب های علمی و اکادمیک به وقت و زمان زیاد ضرورت دیده میشود و همچنان از بسیاری جهات دیگر خود خواها نه و تظاهر نیز میباشد.

داستان واقعی توام با پاورقی های از حوادث پوشیده و پنهان شده و اعداد و نقل قول های باز یافته شده تا اندازه ای خسته کننده به نظر می آید - هنگامیکه همچو کتاب ها خوانده شود و با ز به جایش در قفسچه کتاب ها گذاشته شود که البته برای هیچکس واقعاً خالی از الهام و خشم نخواهد بود و یا هیچکس وحشت زده نخواهد شد و یا هیچکس آماده گی خود را در از میان بردن موانع به مبارزه نشان نخواهد داد.

و یا اینکه آیا کسی این کتاب های علمی و اکادمیک را از صفحه اول تا صفحه آخر کتاب برآستی میخواند؟

من هیچ یکی از نکته ای را در متن و محتوی کتاب نمی بینم که کسی را القا کند و یا به آنها الهام دهد تا پرچم مبارزه را علیه بیعدالتی با فراشند و برای مردم کشور خود با شور و هیجان مبارزه کنند.

من در افغانستان برای جمع آوری شاخص ها و پاورقی ها کار نمیکنم من اینجا هستم زیرا که این کشور خود قربانی ویرانیترین و مداوم امپریالیست در تاریخ مدرن است لذا من بحیث یک شخص بین الملل (internationalist) فقط در پی جمع آوری اسناد نیستم من اینجا هستم تا در مقابل کینه توزی استعمار غرب به مقابله بپردازم و استعمار غرب و عاملین آنرا در افغانستان نکوهش کنم.

افغانستان به نسبت در تحت قرار گرفتن حملات وحشتناک دشمنان اش مجروح و غرق در خون شده است؛ لذا ضرورت آن دیده میشود که برای تجزیه و تحلیل و توصیف عوامل زیدخل وقایع و رخداد ها آن مبارزه شود البته بدون حساب های سرد تاریخی و مجزا از هم، هیچ متنی را که از فاصله ایمن و مصون درباره این کشور نوشته شده است در نخواهید یافت که به این کشور زیبا بتواند کمک کند تا که این کشور مجدداً با غرور و سربلندی دوباره قد راست نکند و همان موقف و مقام شامخ قبلی خود را بدست نیاورد. این خود نیاز بیشتر به منفی بافی (Nihilism) ندارد؛ برخلاف انتظار برای دوستان جدید افغانستان و برای امید است.

همه کشورها یکسان نیستند؛ تا جایکه اکنون افغانستان دوستان و هواخواهان واقعی زیادی دارد؛ مهم نیست که چقدر این واقیعت ها توسط طرفداران غربی از نظر ها دور

گذاشته میشود - مهم نیست که «نخبگان» افغانی طرفدار غرب سعی و تلاش بکنند که واقعیت ها را از مردم پنهان و پوشیده نگهدارند.

در زمان موجودیت نیروهای اتحاد جماهیر شوروی در افغانستان آن چیزی را که شما انتظار خواندن آن را دارید تمام خاطرات در دوران حضور اتحاد جماهیر شوروی در افغانستان بجز از مشت زنی (Boxed) و سپس برچسب زنی های (منفی) و حتی «سمی و یا زهری» چیزی دیگری را نمیوان بخاطر آورد تا جا بیکه حد اقل در مورد این خاطرات در «مخافله ادبا» در غرب و در افغانستان بحث به روی آن مجاز نیست.



قبرستان تانک های اتحاد جماهیر شوروی در افغانستان

افغانستان جایی است که اتحاد جماهیر شوروی با آمدن خود در این سرزمین فریب خورد و یا افغانستان جایی است که ابرقدرت کمونیستی در آن ضربه ای نهایی خورد و اوایل غربی فریاد زدند «پیروزی سرمایه داری بر کمونیسم» یا «تخریب موقت همه جاگزین های پیشرفته برای بشریت ما» به دیگران پاسخ دادند و گفتند عمدتاً تحت نیروی و قدرت ما.

بعد از دوران زمامداری دوره وحشتناک، سبباً نه و تحقیرآمیز از اقلیون میخایل گرباچف / ایلتسین روسیه از نظر جغرافیایی و جمعیتی از بین رفت و از طریق آزار و اذیت غیر قابل توصیف زمین چنان خون ریزی مساعد شد که خود آنها در آن خون ریزی حمام کردند و غربی ها جشن پیروزی موقت خود را با رقص و پای کوبی در مقابل نقشه جهان با تصور و با رویایی مجدد تسخیر مستعمرات از دست رفته ای خود برپا کردند.

اما روسیه در نهایت امر زنده بماند ، مقام و جایگاه خود را دوباره بدست آورد و بار دیگر به یکی از کشورهای مهم جهان تبدیل شد و بطور مستقیم در ضدیت و مخالفت به طرح پالیسی های امپریالیزم غرب قد برافراشت .

افغانستان بعد از آنکه نیروهای رزمی اتحاد جماهیر شوروی در سال «1989» کشور را ترک نمودند هرگز روی بهبودی را ندید ، و سال ها است که بواسطه یک جنگ داخلی وحشیانه مورد سوء استفاده قرار گرفته است ، حکومت مترقی آن توسط مجاهیدین وحشی و سفاک و تروریست تحت حمایت غرب و عربستان سعودی با افرادی مانند اسامه بن لادن سرکرده و فرمانده نسل کش جها دی منقرض گردید .

چپ اندیشان ، سوسیالیستها ، کمونیستها ، سکولارها و تقریباً همه کسانی که در اتحاد جماهیر شوروی سابق و یا در کشورهای بلوک شرقی طی دهه های چند تحصیل کرده بودند کشته تبعید و یا خفه شدند .

و اغلب کسانی دیگری که در غرب زندگی میکنند با رسم و رسوم غرب و غربی گری در آمیخته و یا مدغم شده اند .

حتی افرادی که تا هنوز ادعا میشود که بخشی از چپ اندیشان هستند آنها همچو طوطی وار دروغها و افتراءات شان را اینچنین تایید و تکرار میکنند :

« شاید اتحاد شوروی به اندازه مجاهیدین ، طالبان و حتی غرب بد و خراب نبود اما واقعاً که بقدر کافی با زهم بد و خراب بود » .

من همچو گفته های ضد و نقیض را از ده ها نفر از « نخبگان » فاسد افغانستان و فرزندان آنها که به لندن و یا به جاهای دیگر آمده اند شنیده ام . و من از ابتدا در این مورد مشکوک بودم و به همین لحاظ بود که سفرهای ام به افغانستان آغاز شد ؛ من با ده ها تن از افغانها در سراسر کشور «افغانستان» صحبت کردم ، دقیقاً همان چیز را که من نباید انجام میدادم انجام دادم : رانندگی در همه جاها بدون اسکورت و یا گارد محافظ توقف در وسط روستاها و قریه های آزاد خدا داد ، ورود به محله های شهرستا نهایی مرگبار و خطرناک الوده با مواد محدره ، نزدیک شدن و صحبت کردن با روشنفکران والا و برجسته در کابل ، جلال آباد ، و جاهای دیگر .

من در مواجه شدن با افغانها در قدم نخست آنها از من می پرسیدند ، شما از کجا هستید ؟

من به ساده گی پاسخ میدادم که من از «روسیه» هستم و در لیننگراد که اکنون سنت پترزبورگ نامیده میشود تولد شده ام حالانکه بطور باور نکردنی در رگها یم مخلوط از خون چینی ، روسی ، چکی و اتریشی در گردش است اما با زهم مقدم بر همه بطور طبیعی نام «روسیه» به زبانم می آمد - و من بهر حال در وسط بیابان ها و دشت های سوزان افغانی الوده با گرد و خاک و غبار در آن مکان ها و جاهای که زندگی میکردم حیا تم هر آن در حلقه ای نازک او یخته بود ولی با آنها اگر من را به گفتن آخرین کلمه

در قید حیات اجازه میدادند با زهم بطورطبعی میگفتم که من از «روسیه» هستم .
اما بعد از همچو بیان و اظهار که در پاسخ پرسنده و یا افغان ها میگفتم بصورت ناگهانی
و بطور غیرمنتظره در چهره آنها نرمش و سمپتی را مشاهده میکردم و با ربا رمی شنیدم
که بمن خوش آمدید میگفتند و از من دعوت بعمل می آوردند که بخاطر نان و نمک بخانه
های ما تشریف آورید و مهمان ما شوید - کمی استراحت کنید یا فقط یک گیلان آب
بنوشید و خستگی خود را رفع کنید.

چرا؟ من اغلباً تعجب میکردم چرا، بالاخره موضوع اینگونه پیش آمد گرم مردم
افغانستان را از راننده موتر و یا ترجمان خود مستر عارف که دوست عزیز من شده بود
می پرسیدم؟ دلیل آن چیست که در این کشور؛ افغان ها دوستداران روس ها هستند؟
دوست عزیزم آقای عارف به ساده گی چنین پاسخ داد: افغان ها عاشق روس ها هستند؛
من تعجب کردم « ایا تو هم؟ او با لبخند پاسخ داد بلی من و همه مردم ما نیز روس ها
را دوست دارند.



پایپ لاین آب ساخت شوروی ها در یک روستای مربوط ولایت ننگرهار

من دو روز بعد با یک تحصیل کرده سابق شوروی در یک لند کروزر زره پوش
مربوط به یونسکو نشسته بودم با انجینر وحید توریالی که امروزیک راننده عادی میباشد
او بمن اجازه داد تا من خود را به او معرفی کنم او بدون ترس با من سر صحبت را باز کرد
اما در سیمای او خشم انبار شده بود و از سیستم موجود سخت ناراض بود و میخواست چسان
از این سیستم فارغ شود .

او اظهار نمود من گاهی اوقات بعضی از چیزهای از شوروی سابق را در خواب می بینم اما وقتی که از خواب بیدار می شوم تقریباً برای مدت کم و بیش یک ماه احساس خوشی می کنم من تا همین اکنون آن چیزهای را که در شوروی دیده بودم به یاد می آورم من می خواستم بدانم که انجینر وحید توریالی واقعاً چه چیزی را بسیار دوست دارد که باعث خوشی او می گردد و یا از چه چیزی به خوشی یاد میکند او در این مورد دریغ نکرد و چنین افاده کرد:

مرا از روس ها و اوکراینی ها ... خوشم می آید چونکه مردمان مهربان و خیلی خوب هستند من در آنجا وقتی بودم احساس خوشی می کردم؛ چونکه فرهنگ آنها شبیه فرهنگ ما است - کسانی که میگفتند شوروی ها افغانستان را اشغال کرده اند آنها خود را به ساده گی می فروختند ، و این را فراموش کرده اند که روس ها برای افغانستان زیاد کار کرده اند که شاهد عینی زحمات کار و عرق ریزی آنها پروژه تهیه مسکن و خانه سازی و مکتوبیان ها و سیلو و میباشند تا جایکه از خبازی های ساخت شوروی تا همین اکنون مردم کندهار نان روسی را خوش دارند .
من آن همه لوله های آب ساخت دوران شوروی ها را خوب به یاد می آورم که از آن در اکثر حومه های کم نظیر افغانستان عکس برداری می کردم - همچنین کانال های آب روان در فارمها و اطراف شهر جلال آباد را .

من از وحید توریالی پرسیدم که چرا در اینجا تبلیغات سو علیه شوروی ها صورت میگیرد؟ آقای وحید توریالی چنین توضیح داد: فقط مجاهدین و هواخواهان غرب و کسانی که در خدمت آنها هستند به همچو تبلیغات سو می پردازند و از روس ها نفرت دارند.

سپس وحید توریالی به صحبت خود ادامه داده افزود: مردم فقیر و حق شناس افغانستان هرگز در باره روس ها چیزی بد و ناسزا نمیگویند. اما مردم حکومتی که اکنون با غرب نزدیک هستند بشمول «نخبگان» افغانستان که در حال حاضر در بیرون از کشور زندگی میکنند و یا آنهایکه در لندن و دوی و زمین و خانه و ملکیت می خرند و از وطن فروشی هیچ باکی ندارند همه و همه شوروی ها را ناسزا و بد میگویند و یا از روس ها نفرت دارند.

وحید توریالی در هنگام صحبت و ادای کلمات هیچ مکث نمی کرد و او آنچه را که میخواست بگوید صریحاً افاده می کرد چه که این گفته ها تلخ و یا شرین بود که این خود نماینده گی از احساس درونی او می کرد. او به ادامه صحبت خود گفت: دوکتوران و معلمان روسی چه قبل و یا چه در دوران حضور شوروی ها در افغانستان ب مردم افغانستان در راه عرضه خدمات صحی و آموزشی کمک می کردند اما من اکنون یک دوکتور و یا یک معلم امریکایی و یا انگلیسی را در هیچ یک از گوشه و کنار افغانستان نمی بینم که ب مردم ما خدمت کنند- روس ها در آنوقت در همه محلات و شهر و دهات افغانستان بودند و ب مردم خدمت می کردند چنانچه من بعضی از آنها را می شناسم و یا بخاطر دارم که در اینجا خدمت می کردند از جمله اولودمیلا نیکولایوفا (Lyudmila Nikolayevna) ... اکنون شما بمن یک دوکتور و یا یک پرستار غربی را نشان دهید که در اینجا از ته دل ب مردم ما خدمت کنند حالانکه دوکتور و معلمین روسی در سال های قبل با معاش حد اقل در اینجا کار می کردند - آنها نصف از معاش خود را صرف زندگی خود و نصف دیگر آن را به غربا و نادار ها کمک می کردند - اکنون ملاحظه نماید که امریکایی ها و اروپایی ها در اینجا چه میکنند؟ همه ای آنها در اینجا بخاطر ثروت اندوزی آمده اند تا از راه های مختلف پول به جیب خود کنند .

نویسنده این مقاله از چشم دید خود چنین حکایه میکند: من اخیراً با یک رزمنده گرجستانی که در تحت فرمانده امریکایی در پای گاه بگرام کار میکند خاطراتی از او دارم و آن اینکه او از جان گذشته تجربه و خاطرات خود را بمن چنین یاد آوری کرد:

من قبل از بگرام به صفت جز از افراد تفنگدار دریایی در ولایت هلمند خدمت میکردم و وقتی که امریکایی ها هلمند را ترک کردند هیچ چیزی را در آنجا باقی نگذاشتند و به سیل شوخی گفت حتی کانکریت را از زمین نیز بیرون کشیدند. و وقتی که ما از آنجا به اینجا آمدیم در آنجا هیچ چیزی باقی نماند و نخواهد باقی بماند. آنها ما را اجازه نمیدادند که به اطفال گرسنه غذا و خوراک که از ما باقی می ماند به آنها بدهیم یعنی غذا و خوراک را که ما مصرف کرده نمیتوانیستم یعنی که از نظر مقدار زیاد بود به مردم نادار و فقرا بدهیم - من تا هنوز علت و سبب آنرا درک نکرده و یا نفهمیده ام که چرا آنها ما را نمیگذاشتند که بمردم غذای اضافی خود را بدهیم. جای تعجب در اینجا است که اشخاص و افرادی که از ایالات متحده امریکا و یا از اروپای غربی اینجا به افغانستان می آیند در نظر مردم هوشیار و فهمیده جلوه میکنند.

چه تضاد و مخالفت و یا ناهمگونی.

وحید توریالی به یاد می آورد و یا چنین افاده نمود که چگونه میراث شوروی ها بشکل ناگهانی در اینجا ریشه کن گردید.



خیابان های کابل که بعد از انفجار بروی عبور مرور ترافیک مسدود شده است .

وحید توریالی افزود که ما بعد از سقوط طالبان همه فقیر و نادار شده بودیم گرسنگی زندگی مردم ما را تهدید میکرد و ما چیزی نداشتیم که توسط آن امرار حیات نمایم؛ غربی ها به افغانستان آمدند و به پرتاب و یا به اصطلاح به باد کردن پول آغاز کردند؛ حامد «کرزی» رئیس جمهور و «نخبگان» دوران او هر آنچه را که

میتوانستند و یا هر آنقدر که توان داشتند بدست خود گرفتند و همچو طوطی وار تکرار در تکرار گفتند که امریکا خوب است؛ دیپلمات های در دوران زمامداری حامد «کرزی» همه و همه برای خود در امریکا و در بریتانیا خانه ها و قصر ها ساختند حالانکه در دوران تسلط حامد «کرزی» افراد تحصیل کرده در اتحاد جماهیر شوروی هرگز طبق مهارت و شغل خود وظیفه مناسب حال خود را نمیتوانستند بدست آورند. **وحید توریالی** در ادامه صحبت خود گفت که ما تحصیل کرده ها اتحاد شوروی همه در لیست سیاه ثبت نام شدیم؛ غربی ها میگفتند که تحصیل کرده های غربی مورد اعتماد ما و دولت تحت حمایت ما باید باشند پس اگر شما در اتحاد جماهیر شوروی، چکسلواکیا، المان شرق یا بلغاریا تحصیل کرده بودید آنها شما را بنام کمونیست می شناختند و یا شما را کمونیست میگفتند اکنون کم و بیش بما اجازه داده اند تا در بعضی جاها مشغول کار و وظیفه شویم اما با بدست آوردن وظیفه های نه چندان مناسب حال باز هم ما طبق قبل پاک و منزه بوده دست ما به فساد الوده نشده است و هرگز نخواهد شد.

من از **وحید توریالی** پرسیدم آیا مردم شما آنوقت های قبل را بخاطر دارند؟ من تعجب میکنم، **وحید توریالی** پاسخ داد: «البته که آنها آنوقت ها را بخاطر دارند!». برای اثبات گفته ام شما اگر بخواید که به خیا با آنها و یا به بازارها در کابل و ولایات کشور بروید و با مردم صحبت کنید و به آنها بگویید عزیزم چطور هستید؟ و خود را معرفی نمایید که من روسی هستم بعداً خواهید دید که آنها شما را بخاطر نان و نمک بخانه خود دعوت خواهند کرد و طبق رسوم مهمان نوازی افغانی از شما استقبال بعمل خواهد آورد.

چند روز بعد من سعی کردم تا در وسط بازار به همچو تمرینی دست زدم و بعداً همچو تلاش ها را تکرار در تکرار در بازارهای دوردست و دیگر شهرستانها اجرا کردم. برآستی که با استقبال گرم مردم مواجهه شدم تنها در یک ساحه و آنهم در تحت تصرف طالبان که از شهر کابل بفاصله (60) کیلومتر دور افتاده بود نتوانستم کاری کنم آنچه که میخواستم لذا بسرعت از آنجا عقب نشینی و فرار کردم.



تانک ازکار افتاده و تلف شده روسی

من آقای شاکر کریمی را در قریه پل چرخ می ملاقات کردم او یک شخص وطنپرست محلی بود که قبلاً در یکی از اولسوالی های مربوط ولایت ننگرهار ر اولسوال بود. من از او پرسیدم که به نظر شما خوبترین و مدرن ترین سیستم برای افغانستان کدام سیستم میباشد.

او در ابتدا به ارتباط سلسله خانخانی صحبت کرد اما او بعداً از یک رهبر چپ افغانی با احترام و قدردانی یاد کرد و گفت که این رهبر عالی مقام بعد از ورود طالبان به کابل در سال «1996» توسط طالبان وحشی بشکل وحشیا نه و سبعا نه و دور از کرامت انسانی به قتل رسید .

اگر آنها یعنی طالبان دوکتور نجیب الله را سر به نیست نمیکردند او این قدرت و توانایی را داشت که در افغانستان صلح و آرامش را برقرار می ساخت.

من از او در مورد تهاجم اتحاد جماهیر شوروی بالای افغانستان که در سال (1979) صورت گرفت پرسشی بعمل آوردم؟

« او گفت - آنها آمدند چونکه آنها اطلاعاتی را که در مورد افغانستان بدست آورده بودند همه اشتباه و دور از واقعیت ها بود لذا اشتباه اول آنها این بود که چرا به افغانستان آمدند؟ و اشتباه دیگر مرگبار آنها این بود که چرا معضله افغانستان را حل ناکرده این کشور را ترک نمودند » .

من از او طی سوال دیگری پرسیدم که در طول مشاغل روس ها و امریکایی ها چه تفاوتی قابل ملاحظه بین آنها در این کشور وجود داشت .

او در جواب گفت که روس ها چه در قبل و چه در زمان حضور خود در افغانستان در همه بخش ها توسعه اقتصادی - اجتماعی و به مردم افغانستان کمک نموده اند - روابط بین روس ها و افغان ها همیشه حسنه و نیک بوده تا جا یکه یکدیگر در مهمانی های شان باهم اشتراک میکردند.

من بیشتر مزاحم اونشدم یعنی که اورا فرصت زیاد ندادم تا در همه موارد صحبت میکرد چونکه بسا چیزی ها اکنون در افغانستان وبویژه در کابل بوضاحت دیده میشود یعنی جا بجا کردن دیوارهای عظیم کانکریتی در محوطه منازل و خانه های قدرتمندان و تمدید سیمهای با ولتاژ بلند برقی بالای این دیوارها بخاطر مصونیت جان و مال آن عالی مقام وزورمند؛ در همه جا اسلحه، فضای بی اعتمادی تقسیم کرسی ها و مقامات دولتی بین زورمندان، فقر و تنگدستی در بین اکثریت مردم فقیر افغانستان و سرانجا یک کشور افسرده و به تاراج برده شده در قاره آسیا آنچه که از نظر هیچکس پنهان و پوشیده نمانده است که عامل و عاملین این همه نابسامانی ها همین قدرت های مدعی دروغگوی دموکراسی و حقوق بشر غربی با شرکای مفسد افغانی شان میباشند.

بعداً من از رفیق ام آقای **عارف** پرسیدم آیا آنچه که در بالا از آن تذکر بعمل آمد همه آنها درست است؟

عارف در پاسخ پرسش من گفت البته که این همه چیزها صد درصد درست است، روس ها جاده ها و خانه و مکتب و سیلوها برای افغان ها ساختند و با افغان ها همچو برادر رفتار و روش داشتند حالانکه امریکایی ها برای ما افغان ها هیچ کار سودمند و مثمری نه کرده اند، آنها محضاً برای منفعت خود کاری را در اینجا به پیش برده اند.

پس اگر در حال حاضر یک رفرندم و یا یک نظرخواهی با طرح این سوال صورت گیرد: آیا شما میخواهید که افغانستان با روسیه متحد باشد و یا با امریکا و اروپای غربی؟ در آن صورت خواهید دید که همه خواهند گفت که با روسیه و شما باید بفهمید که چرا؟

چونکه من افغان هستم وقتی کشورم خوب باشد من نیز خوشحال میباشم ولی اگر کشورم بد و خراب باشد پس در آن صورت من رنج می برم! و رنج ام از این سبب است که غربی ها اکثر مردم ما را شستشوی مغزی کرده اند و با پول های باد آورده خود مردم را فاسد ساخته اند در حالیکه شما بخوبی میدانید که روس ها برای مردم ما چه بود که نکرده اند و اکنون مردم میدانند که غرب کشور ما را زخمی و مجروح ساخته است.

البته این چیزی نیست که تنها یک فرد افغان در مورد آن چنین نظر دارد بلکه قاطبه افغانان به همین نظر و مفکوره اند که کشورشان توسط غربی ها مجروح ساخته شده البته که شما میتواند برای کسب معلومات خویش به این گوشه و آن گوشه ای از کشور بروید بعوض اینکه در انتظار معلوماتی از نوشته های بی سر و بی پای و بزدل و بی رحم اکادمیسن ها و گذارشات رسانه های دروغین باشید که شما خاطر نشان میسازد که نباید مستقیماً نزد مردم در محلات این سرزمین بی قانون بروید و با آنها در تماس شوید. و یا حد اقل اگر شما لیبرال باشید حد اقل انتظار برده میشود که بگویند هیچ امیدی نیست، هیچ راه حل در آینده وجود ندارد.

در روستای گوگامنده (Gogal Menda) جنگ میان طالبان و نیروهای دولتی همچنان ادامه دارد. و در سراسر این منطقه در اینجا و در آنجا بقایایی از وسایل جنگی نظامی

زنگ زده شوروی ها به چشم میخورد و در کنار آن خانه های ویران شده قدیمی ناشی از جنگ دوران شوروی ها نظر شما را بسوی خود جلب میکند .

طالبان و نیروهای جنگی آنها مستقر در عقب این تپه ها قرار داشتند که این جنگجویان حد اقل ماه یکبار بالای نیروهای مسلح افغانستان حمله میکردند .

تقریباً «16» سال پس از حمله « ناتو » و اشغال افغانستان مردم این روستا «گوگامنده» مانند مردمان هزاران روستا های دیگر افغانستان دسترسی به برق و آب آشامیدنی ندارند . و هیچ یک مکتب و یا مدرسه ای در فاصله پیاده روی وجود ندارد ؛ و همچنان حتی که یک مرکز خدمات صحی فرعی حد اقل از مردم تا پنج کیلومتر دورتر موقیعت دارد در اینجا بطور متوسط یک خانواده (6) نفری برای آنکه زنده بمانند باید در طول سال مبلغ (130) دالر بدسترس داشته باشند و آنهم در صورتیکه یکی و یا دوفرد از اعضای خانواده مذکور در شهر کار و وظیفه داشته باشند چونکه در روستا ها زمینه کار و اشتغالات برای مردم وجود ندارد .

من میخواستم که از آقای رحیم گل که در نزدیکی محل سکونت خویش در نزدیکترین شهر در یک مکتب به حیث معلم ایفای وظیفه می نماید بپرسم که آیا اوضاع این محله شما در هنگام حضور شوروی ها آرام و بهتر بود و یا چسان ؟ او تقریباً بعد از یک دقیقه سکوت بمن اینطور یک پاسخ مبهم داد .

« وقتیکه در اینجا روس ها بودند ، فیر و تیراندازی ها بیشتر بود و جنگ بشکل واقعی اش دوام داشت که اکثر مردم ناشی از همچو تیراندازی ها محکوم بمرگ شدند ، در طول دوران جهاد مجاهدین در اینجا مستقر بودند و آنها از همین تپه ها بالای روس ها تیراندازی میکردند در حالیکه تانک های شوروی ها در نزدیکی رودخانه قرار داشت و اکثر مردم غیر نظامی در تبادل آتش طرفین گیر مانده بودند .»

زمانیکه من میخواستم از او سوالات زیادی بپرسم ترجمان بمن اشاره نمود و گفت : بگذار که از اینجا برویم چونکه حال طالبان به اینجا می آیند .

او یعنی ترجمانم که در ظاهر یک شخص آرام و خونسرد معلوم میشود ولی هنگامیکه عصبی میشد من میدانستم که باید هر حرف او را بپذیرم و در مقابل گفته و فرموده او چیزی نگویم همان بود که ما از آنجا عاجلاً به حرکت افتادیم و خود را به جاده اصلی حرکت سمت وسو دادیم .

از آن به بعد قبل از آنکه از هم جدا شویم آقای وحید توریالی دستم را محکم گرفت و من چنین احساس کردم که میخواهد بمن چیزی بگوید :

من منتظر ماندم تا که او چیزی بگوید و من گفته ای او را فرموله کنم ؛ او با چهره برآشفته و خشمگین ولی به زبان رسایی روسی صحبت کرد و من در بعضی اوقات درد و نارامی و خشم او را کاملاً درک کرده میتوانستم که او در مورد چنین گفت چرا گریه ای ما را

تنها رهها کرد؟ چرا؟ ما که بهتر کار میکردیم پس او چرا ما را تنها گذاشت؟ اگر او با ما خیانت نمیکرد من اکنون چرا راننده موتر سازمان ملل متحد می شدم چونکه من معاون مدیر یک کارخانه بزرگ نان پزی بودم و به تعداد (300) نفر کارگر در آن کارخانه کار میکردند، ما داشتیم که کشور خود را بسازیم به مردم خود نان و آذوقه تهیه کنیم پس امیدوارم که **پوتین** اکنون حال و وضعیت مملکت ما را ببیند و دست ما را بگیرد و ما را تنها نگذارد.

او بعداً که روبرو و بطور مستقیم به چشمانم دیده صحبت میکرد عینک هایم کمی غبار و دمه گرفته بود خواستم تا عینک هایم را از روی چشمم بردارم و آن «دمه و غبار را پاک نمایم او در همین وقت بمن گفت:

لطفاً به آقای پوتین بگویید که دست های ما را محکم نگه دارد آنچنانیکه اکنون من دست های شمارا محکم و سفت گرفته ام به پوتین بگویید که در کشور ما چیزهای را ممکن دیده باشید و یا باید که ببینند! به او بگویید که ما افغان ها حد اقل مردم بسیار راستگو و صادق و با انصاف میباشیم این همه ناسامانی ها را که اکنون در کشور ما می بینید پایان خواهد یافت و ما افغان ها بزودی امریکایی ها و اروپایی ها را در یک بسته بندی به کشورهایشان خواهیم فرستاد این روند خیلی زود اتفاق خواهد افتاد؛ پس لطفاً با وطن پرستان واقعی افغانستان بیایید ما اینجا آماده و منتظریم لطفاً برای نجات ما برگردید.

یک پسر از «نخبگان» بلند بالای افراطی افغانی که در شهر لندن زندگی میکند از طریق واتساپ (hatsapp) هنگامیکه من از یک معلم مذهبی و دینی شناخته شده مخالف چپی های غربی و ضد کمونیزم انتقاد میکردم در تماس با من با آواز و فریاد بلند پرسید و گفت:

«من کاملاً شگفت زده شدم از چیزی که شما بر این معلم مذهبی انتقاد بعمل آوردید پس در اینصورت برآستی که شما دوباره روسی هستید و یا روسی شده اید؟ روس ها یا یک جمع از کسان بلند بالا و عجیب و غریب که از آنها ناخواسته و دعوت بعمل نیاورده شده در صد تسلط بر تمام قاره آسیا و آفریقا دست به مبارزه زدند..... با وجودیکه زبان آن کشورها را نمیدانستند و ضرورت آن چه بود که به همچو فعالیت ها دست بکار شدند؟»

این حکم دشوار و فتوای پوچ آن مرد افغان ساکن در شهر لندن در مورد روسیه و در مورد کار و فعالیت های من بود- کسیکه در تمام زندگی اش کار و فعالیت نداشته و به اصطلاح عام خشتی برخشتی نگذاشته، شخصی که بطور کامل توسط یک خانواده متمول بد اخلاق و فاسد دیپلومات تحت حمایت بوده و در دامن آن خانواده رشد کرده است او را پدرش یک وقت در یک مراسم دیپلماتیک با خود برد - کسیکه به نوشیدن و صرف مواد

مخدره و به رزم و مبارزه تنفر داشت ولی در کنار آن از امپراتوری در مقابل ریس جمهور فلیپین آقای دوتریت (Dutrete) ریس جمهور ونزوئلا (Madro) و ریس جمهور سوریه آقای بشر الاسد دفاع میکرد او کسی بود در سن وسال و در زمان بسیار سخت و دشوار از افغانستان با خانواده خود بیرون شده و هرگز در سر زمین پدری خود پا نگذاشته است .

تمام دانش و آموخته های او انباشته از تجارب دست دوم است، اما او در تصمیمگیری و انجام دهی قضاوت های بی پایان اخلاقی سریع و چابک قدم است ؛ و او در واقع یکی از شخصیت های مهم و تاثیر گذار «اپوزیسیون» در غرب میا شد از اینکه او یک افغان است و یا از اینکه او با لهجه رسا و کامل به زبان انگلیسی صحبت میکند و نتیجه گیری هایش تاحدی «مستدل و معقول» است و تاحدی هم توسط رژیم قابل پذیرش و قابل اعتماد است او و مانند او دیگران کاملاً میدانند که برای پیشبرد کار و مدیریت بهتر خود باید یک مقدار دوز (خوراکه) مورد نظر از احساسات ضد شوروی و ضد روسی را باید که نوش جان کنند و یا زمانیکه انتخاب سندیکالی (جنبشی بود که در پایان سده نوزدهم بوجود آمد، و پلی بود میان انارشیزم و جنبش اتحادیه کارگری ؛ جنبشی که در میان پیروان با کوننین ریشه گرفت از ویکی پدیا ... توسط این قلم) تحسین برانگیز را نسبت به آرامش انقلاب واقعی بخواهند بدست آورند.

باز هم در لندن یک خانم از دایره دیپلوما تیک افغانستان که تا هنوز به رفتار چپ دست راست (برغم تاریخ اخیر) در خدمت بگری بودن خود مباحثات و افتخار میکند او خاطرات خود را با غرور و نوستالژی چنین افاده میکند:

« هنگامیکه بیمار شدم به معیتی شوهرم بمرض معالجه و تداوی از کابل به پراگ رفتیم سفر ما به پراگ مصادف به دهه (80) بود و برای مصارف خود مبلغ (5000) دالر را با خود گرفتیم ، شما میدانید که در آن زمان (5000) دالر در چکسلواکیا پول هنگفتی بود که دوستان ما واقعاً در آنجا در زندگی خود ندیده بودند.»

من به گفته های این خانم از دایره دیپلوماتیک افغانستان گوش فرا دادم و بعداً در تفکر عمیق برو رفتم و آن روزهای لعنتی به خاطر آمد که دو عموی چکی ام که یکی از آنها در کارخانه شکر و آن دیگری در کارخانه فولاد سازی کار میکرد برای کشورهای جهان سوم مثل سوریه ، مصر، لبنان ، توربین میساخت من مطمئن نیستم که آیا آنها در افغانستان نیز کار میکردند و یا کار کرده باشند که من در این مورد چندان تشویش ندارم چونکه وظیفه بین المللی آنها بود و اما آنها با وجود این همه زحمات و عرق ریزی ها ماهانه بیش از (500) دالر معاش نداشتند- حقوق و دستمزد پدرم که یک دانشمند برجسته ای در بخش فزیک هسته ای بود و مسولیت رسمی او نگهداری و مصونیت راکتورهای نیروگاه (WR) بود ماهوار طبق نرخ تبادل پول مروج بیش از (200) دالر نبود ولی

عموما ویدرم با صداقت و راستی وظیفه خود را بخاطر رفاه بشریت انجام میدادند .
حالآنکه یک کسی (خانم از دایره دیپلوماتیک افغانستان) از کابل از پایتخت یکی از فقیر ترین کشورهای آسیای یعنی از افغانستان که با دریافت کمکهای بین المللی از تمام کشورهای بلوک شوروی چرخ زندگی اش را میچرخاند مسخره و مضحک است که برای بودوباش و مصارف چند روزه خود در پراگ (5000) دلار را اختصاص میدهد و با خود میآورد .

ناگفته نماند از یاد بردن آن اینکه چکسلواکیا سوسیالیستی در آن روزها شدیداً به جنبش های انقلابی و ضد استعماری کمک میکرد و کمک های این کشور به سراسر جهان ارسال میشد تا جایکه ارنستو چوگوارا نیز در اینجا حضور داشت و به مبارزی در کانگو و بولیوی کمک صورت میگرفت .

بهر صورت داستان وقصه آن خانم دوام داشت و چنین گفت :

وقتیکه ما از مرز افغانستان عبور کردیم و به سفر خود در سرزمین های شوروی دوام میدادیم شما تصور آنرا کرده نمیتواند که ما در قرا و دهات سراسر همرز با شوروی روستا نشینان را در چه تنگدستی و بد بختی و فقر دیدیم و یا با آنها روبرو شدیم که با زندگی سخت و دشوار پنجه نرم میکردند اما مسکو پایتخت اتحاد جماهیر شوروی یک شهر چراغان و زیبا و واقعاً که قابل توجه بود .

این وضع را آنچه شما دیدید واقعاً که چنین بود ؟ و یا اینکه این داستان و روایت بگونه رسمی در ذهن هر دو طرف یعنی افغانها و خارجیها توسط نخبگان خاین ترزریق شده بود ؟ من چونکه داستان ها و قصه ها را دوست دارم و برایم اذیت کننده نیست که داستان وقصه ها را که روایت میکند و یا من از زبان کی میشنوم ؟ من مودبانه به داستان گوش فرا دادم و بعضی نقاط از آن داستان را یادداشت کردم و در هنگام بازگشت به افغانستان آن همه یادداشت ها را با آقای شاکر کریم در میان گذاشتم و در مورد از او سوالات چندی بعمل آوردم .

من از آقای شاکر کریم پرسیدم از اینکه شما در حال سفر از افغانستان به شوروی سابق بودید زندگی مردم در حومه های و روستاهای که با شوروی همرز بود در مقایسه با زندگی مردم در روستا ها و دهات از بکستان و تاجکستان از چه قرار بود ؟ اوشوکه شد بمن کمی خیره نظر کرد و وقتی که سوال من در ذهن او تاه نشین شد شروع به خندیدن کرد :

مردم روستاهای شوروی خیلی ثروتمند بودند البته که با روستاهای اینطرف مرز به هیچ وجه قابل مقایسه نبود آنها همه امکانات زندگی و معشیتی را اعم از برق - آب و مکاتب و پست و کلینیک های صحتی در اختیار داشتند حمل و نقل عامه بهتر تنظیم شده ای داشتند از قبیل قطار ها - سرویس ها - ترومووا و که هیچ کس نمیتواند از آن چشم پوشی کند مگر آنکه اگر کور باشد ؛ البته که شهر تاشکند پایتخت از بکستان یک شهر

بزرگ و بویژه ایست که در آن سینما ها، پارک ها؛ موزیم ها بیمارستان ها و پوهنتونه ها وجود دارد حتی که روستا ها آن نیز تکان دهند است از اینکه روستا نشینان شان نیز متمول و همه وسایل زندگی را در اختیار خود دارند با وجودی که فرهنگ اینطرف و آنطرف مرز باهم کاملاً مشابه است شوروها زمانیکه در افغانستان مصروف جنگ بودند در کنار آن تلاش مینمودند که به افغانستان در راه تکامل و توسعه کشور کمک همه جا نبه نمایند.

اما چه کسی به شاکر کریمی و به سخنان او در پل چرخ می مربوط حومه کابل گوش فرا خواهد داد؟ او به سختی و مشکل به زبان انگلیسی صحبت میکرد و او چندان مهارت نداشت که چگونه باید به زبان دیپلوماتیک صحبت کند که مورد پذیرش دیپلوماتیک ها در لندن و نیویارک قرار گیرد. و یا آنچه که او میگفت چیزی نبود که از سوی افغان ها انتظار آن برده میشد.

من در طی سفر قبلی خود در افغانستان از طریق تیلیفون از کابل به یک دوستم که یکی دیگری از «نخبگان» تبعید شده زن افغانستان بود تماس گرفتم و به او پیشنهاد نمودم که در سفر بعدی ام به افغانستان به معیته من یکجا خواهیم رفت و در آنجا باهم چند روزی تنفس خواهیم کرد و او با یک نوع ادعای مبالغه آمیز گفت که او به افغانستان از مدتهای بسیار زیاد تا کنون سفر نکرده است ولی در پاسخ کوتاه با آنهم به نحوی قابل پیش بینی بود که او شاید بخواهد به افغانستان سفر کند.

او گفت که برگشت من به کشور مثل یک ناشناسی خواهد بود؟ زیرا چونکه شما نمیدانید که خانواده ام برایم چقدر مهم است هنگامیکه من بالاخره بخواهم به وطن برگردم در آنصورت یک معامله بزرگ و بزرگتری خواهد بود.

اما این طرز تفکر و این چنین گفته ها برایم بسیار عجیب و غریب بود چونکه افغانهای را که من از افغانستان می شناسم کاملاً متفاوت از کسانی هستند که من آنها را در اروپا و امریکالی شمالی دیده و یا با آنها ملاقات نموده ام آنها افغان های هستند که بطور روتین به کشور دوست داشتنی شان می روند و در آنجا با مردم خویش به تماس می آیند و یا با آنها درگیر میشوند.

من خوب بخاطر دارم که من در روم با شهزاده خانم ثریا (Soraya) با زدیدید و ملاقات کردم. داستان از اینقرار بود و آن اینکه من توسط چند نماینده چپ اندیش مربوط به «جنبش پنج ستاره ای» از پارلمان ایتالیا به آن کشور دعوت شدم و در یکی از روزها در هنگام صرف طعام چاشت بعد از آنکه آن دوستان من را درک کردند که من به مسایل و اوضاع و مردم افغانستان زیاد علاقمندی دارم ایشان از من دعوت بعمل آوردند که من با دید با شهزاده خانم «ثریا» افغان از نزدیک ببینم. یکی از دوستان من باشهزاده ثریا با تیلیفون همراه به تماس آمد و او یعنی شهزاده خانم ثریا که شصتمین بهار زندگی اش بودسوار با دوچرخه خود بدون تکلف و یا کدام دغدغه بحرکت افتاد و من او را در محله

یهودی نشین قدیمی در ساعت های نزدیک به عصر آن روز ملاقات کردم اوبدون ترس و یابدون آنکه چیزی را پنهان و پوشیده نگه دارد از من خواست تا به تما شای یک نما یشگاه هنری که دریکی از گالری ها برگزار خواهد شد بازدید نما یم همان بود که روز بعد با ر دوم باهم در هنگام بازدید از نمایشگاه ملاقات کردیم اودر عین صحبت خود از اشغال کشورش توسط نا توسخت انتقاد بعمل آورد - اوکسی نبود که از چیزی بترسد و یا نیازی نداشت که چیزی را دریازی های سیاسی پنهان سازد من به اوگفتم که من چند هفته بعد میخوام به قندهار سفر کنم اوگفت لطفاً هر وقتیکه عزم سفر کردید بمن اطلاع دهید تا برای شما چیزی های را ترتیب و تنظیم کنم تا شما آن چیزها را در قندهار از نزدیک تما شا کنید.

بهر صورت من به افغانستان به سرزمین زیبا و خیره کننده ، باداشتن هوای سرد تلخ زمستانی و گرمای تابشی ماندگار و عراق آمیز به سختی قابل تحمل تا بستانی آن که انسان همیشه یکبار در معرض آن قرار میگیرد آدمم- اما من هرگز به تمام آن پناهندگان طبقه بالا دسترسی نداشتیم افرادی که برای همیشگی افغانستان را ترک کرده بودند یا به کسانی وطن را گذاشتند که بعد از آنها خیانت کردند و سپس مجدداً خیانت کردند و اطلاعات غلط و نادرست را درباره کشورشان منتشر کردند به رسانه های غربی بعنوان دیپلومات ها از یک کشور دست نشانده در خارج از افغانستان خوش خدمتی کردند به زندگی پر جنب و جوش مملو از خیانت و وطنفروشی خود ادامه دادند و از بدبختی های مردم خود چشم پوشی کردند - من فکر نمیکنم که من به آنها هرگز نه رسیدیم بهر صورت آنها حتی بدتر از (نا تو) هستند و یا حداقل به همان اندازه بد و مرگبارتر از طالبان هستند.

راه های زیادی وجود دارد که یک شخص چگونه میتواند به کشور خود خیانت کند و یا دلایل زیاد موجه برای خیانت کردن به وطن و مردم وجود دارد از لحاظ تاریخی استعمارگران غربی شبکه های از همکاران و خدمت گزاران بومی (محلّی) خود را در سراسر جهان گسترش و توسعه دادند که این افراد گوش فرمان غرب آماده گی خود را به انهدام و ویرانی کشورشان در تحت راهنمایی های امپریالیست های اروپایی و بعداً در تحت نظر امپریالیست ایالات متحده امریکا در آزای کسب مقامات بلند بالا ، عناوین و احترام به شخصیت خویش نشان دادند متأسفانه که افغانستان نیز از این روند مستثنا نبود آنچنانیکه در (21) ماه جنوری سال (2010) تا جایکه حتی مطبوعات کابل مقاله ای نفرت انگیز و ننگ اوری را مبنی بر واگذاری یک اپارتمان به ارزش (2،4) میلیون دالر به سفیر و یا نماینده دایمی افغانستان «ظاهر طنین» در ملل متحد در برج دونالد ترومپ واقع در منهنن به چاپ رسانید که شما متن کامل آنرا بزبان انگلیسی در قوس ذیل میتوانید بدون تصرف مطالعه نماید.

{Afghan UN Ambassador's \$4.2 million Manhattan apartment

Luxury lifestyle of Afghan diplomats clashes with reality back home

Thursday 21 January 2010, by Robert Maier

Among the billions of dollars being spent propping up the Karzai government are some choice bits of New York City real estate. Number 1 is a 2,400 sq. ft. 3-bedroom corner apartment in the Trump World Tower (<http://www.trumpworldtower.com>), one of the world's most expensive addresses. It was chosen by Zahir Tanin, Afghanistan's Ambassador to the United Nations, who lives there with his wife.

The apartment features mahogany kitchen cabinets, 10-ft. ceilings, a library, huge kitchen, and "iconic views" of New York City through floor-to-ceiling windows with remote control curtains, all courtesy of the Afghan government. Amenities available to building residents include private Pilates and massage rooms, and a full-size swimming pool.



The \$4.2 million purchase price does not include monthly utilities and condo fees that reach \$7,000+ per month, more than the rent of many luxury Manhattan apartments. A detailed description of the apartment, with photos, appears on the realtor's website.

<http://www.warburgrealty.com/property/535811>

According to Kabulpress sources, eight other diplomats working in the Mission's offices live about one hour away. The average rent for them is over \$20,000 per month—extremely pricey even for Manhattan real estate. The previous Ambassador, Mr. Farhadi paid only \$7,000 per month for all rent and expenses.

“Other ambassadors, like Taib Jawad (Afghan Ambassador to the U.S.) are living in luxury residences, why not me?” our source quotes Tanin as saying.

For more details on the apartment see this article from September, 2009, shortly after the deal was done:

<http://www.observer.com/2009/real-estate/afghanistan-mission-un-buys-42-m-trump-condo-peacefulness-and-views>

Is Ambassador Tanin such a gifted and experienced international diplomat that he deserves such luxury coddling? According to staffers, expenses are kept very secret, especially the wheeling-dealing that enabled him purchase the apartment and his nearby \$5 million office suite (that is so well stocked with expensive Scotch Whiskey and French wines.)



Dr. H.E. Zahir Tanin, Afghanistan's Ambassador Extraordinary and Plenipotentiary to the United Nations

Staffers say that despite the luxurious digs, the working environment is very uncomfortable, as if they were working in a “KGB office.” Employees neither trust nor respect the ambassador, and claim he is an “opportunist” unqualified and unwilling to properly carry out the duties of a representative

of 25 million suffering Afghans who face daily bombings, kidnappings, and a decrepit infrastructure.

Kabulpress will publish additional material about Ambassador Tanin and discuss his qualifications as a diplomat, and manager of an important Afghan governmental office. His official biography notes that he was a physician (graduate of Kabul University) and an executive producer for BBC-TV. Other aspects of his education, employment history, and political activities and affiliations are being compiled by Kabulpress researchers.}

پس میتوان اذعان کرد که بسیاری از افغان ها چه آنهایکه وطن شان را ترک نموده اند و یا چه آنها که وطن را ترک نکرده اند به درجات مختلف مرتکب خیانت شده اند و بعضی دیگر شان از همدیگر جدا نشده اند و از افتخارات خود یادآوری میکنند . من در طول سفر قبلی خود در افغانستان در جوار جاده ویا خیا با نهایی نواحی سوم و پنجم شهر کابل کار میکردم و تلاش ام این بود تا از معنادان به مواد مخدره تصویر برداری کنم .

وقتیکه من در ماه جون سال (2017) به کابل برگشتم در این بار جرات آنرا داشتم که معنادان به مواد مخدره که در لا ولوش و خاک زیر پل ها زندگی میکردند فلم های مستند ترتیب و تنظیم نمایم ، با در نظر داشت این خواست روزی که من در یک رودخانه پیاده شده بودم و تلاش میکردم تا منظره های مختلفی را از زوایای مختلف در فلم که میساختم جا دهم - بعداً متوجه شدم که کسی از فاصله های دور دارد که مرا تهدید میکند و متوجه شدم که شخصی با داشتن اسلحه بدست در جستجوی من است و دارد که بر من حمله کند لذا من دفعتاً در آب غوطه زدم تا مورد اصابت مرمی او قرار نگیرم و من شنیدم که میگفت نه خیلی خوش آمدید ؟ من این آواز بلند خنده آمیز را در عقب خود از دهن کسی شنیدم که بزبان رسای انگلیسی حرف میزد .

من روی خود را دور دادم و با یک مرد خوبی نزدیک و مواجه شدم بعد از آنکه چند کلمه بین من و او ردوبدل شد و من با خود گفتم که من در اینجا شاید کاری کرده باشم که او فوراً متوجه من شده است ؟

او بعداً بمن گفت بگیر این کارت من است بنام محمد معروف (سروان) معاون شرکت ساخت و ساز دنیا (Duniya) کارت خود را برایم خواند و بعداً به صحبت خود ادامه داد گفت من اینجا به گدام و انبارهای (warehouse) متعلق به شرکت خود آمده ام تا این انبار ها را کنترل و نظارت کنم من دیدم که شما فلم برداری میکردید پس واقعاً که شما شخص خوش چانس هستید از اینکه در جعبه سلاح من گلوله ای باقی نمانده بود اودستم را در بالای پلی که باهم رو در رو استاده بودیم گرفت گفت من میخواهم با شما صحبت کنم و آن اینکه شما مرا نمی شناسید و یا حتی اسم من را نمیدانید او بعداً توضیح داد که من بعنوان مترجم زبان انگلیسی برای ارتش ایالات متحده امریکا اینجا در کابل اجرای

وظیفه مینمایم سپس او به صحبت منسجم خود حسب معمول ادامه داد.
لذا باید اذعان کرد که اینجا در افغانستان ما فیا بطور مستقیم با انگلستان و ایالات
متحدہ امریکا بشکل زنجیری در ارتباط است غرب کاملاً دروغ میگوید از اینکه میخواهد
دادوستد و تجارت مواد مخدره را در افغانستان ممنوع و متوقف و قدغن کند آنها هرگز به
چنین عملی اقدام نخواهند کرد.

برادرم یک نویسنده بود و او تصویر از تهیه و تدارک و اتر پمپ ها و دیگر وسایل
و ابزاری توسط ارتش ایالات متحدہ امریکا که برای رشد حاصلات خشخاش ضرور
است تهیه و یا فلمبرداری میکرد و حسب گذارشات موثق باید خاطر نشان ساخت که
بزرگترین حامی و پشتیبان تولید و صادرکننده مواد مخدره در افغانستان دولت انگلیس
است، چنانچه که انگلیس ها با مردم محل در ارتباط تنگاتنگ بوده تا جاییکه حتی
برای مردم بخاطر تولید خشخاش پول تشویقی میدهند و از سوی هم انگلستان خود نیز
یکی از بازارهای مهم و عمده صادرات مواد مخدره ولایت هلمند و قندهار میباشد که مواد
مخدره از ولایات هلمند و قندهار توسط کارگران انگلیس در میدان های هوایی در طیاره
حمل و به انگلستان و حتی ایالات متحدہ امریکا فرستاده میشود یکی از اقارب نزدیک من
که ترجمان زبان انگلیسی بود و برای امریکایی ها انجام وظیفه مینمود به نسبت
افشاگری اسرار حمل و انتقال مواد مخدره به اروپا و امریکا کشته شد.

من در موقع که با (سروان) صحبت میکردم در تعجب و تشوش افتادم که آیا صحبت
هایم را ثبت و ضبط نکرده باشد؟ ترجمان من نیز در ظاهر قضیه تحت تاثیر قرار گرفته
بود که آقای محمد معروف «ساروان» آنچه را که بچشم سر خود دیده به ارتباط ما چه
خواهد کرد؟

ولی من هیچ چیزی را برای پنهان کردن نداشتم از اینکه آنها کشور خود را در مقابل
چشمهای باز مردم تخریب و ویران میکنند پس چه چیزی میتوان از آن ترسناک باشد اشغال
توسط غربی ها افغانستان را بسوی نابودی سوق میدهد من میخواهم دنیا را از آن آگاه
سازم - من هیچ اهمیتی نمیدهم که چه چیزی در آینده برایم اتفاق خواهد افتاد.
همه کسانی که برای استقلال واقعی و ارمانهای مترقی مبارزه و پیکار می کنند مخالف
با رژیم کنونی در کابل نیستند، چونکه بعضی از آنها با غرب و عده ای دیگر آنها با
مجاهدین در ارتباط تنگاتنگ هستند.

من با رامش نوری سخنگوی «رستاخیز برای تغییر» حاجی ظاهر «قدیر» به کابل در
ماه جون سال (2017) در یک اردوگاه موقت نزدیک محل انفجار ویرانگر که در ماه
می حد اقل (90) نفر را کشت و بیش از (400) نفر دیگر را مجروح ساخت ملاقات
کردم.

نهاد «رستاخیز برای تغییر» حاجی ظاهر «قدیر» حد اقل یک نیروی نظامی (1000)
نفری است، که یکی از اعضای آن در مبارزه علیه داعشی ها بشکل وحشیانه کشته شد
که این نهاد در بدل گرفتن انتقام خون او چندین جنگجوی تروریستی داعشی را در اقدامات
تلافی جویانه از پادر آورد.

آقای «رامش نوری» حین صحبت خود بشکل روشن بمن توضیح داد که هدف نهاد او

مجبور ساختن دولت کنونی به استعفا میباشد، حتی اگر این اتفاق به کمک و حمایت کشور ویا کشور های خارجی نیز هم باشد. او گفت :

«ما در کابل به گلوله بسته شدیم و شش نفر از معترضین ما کشته و تقریباً (21) نفر از معترضین ما زخمی شدند ، و این کشت و کشتار توسط نیروهای حرفه ای «اشرف غنی» صورت گرفت ، این دولت بعوض کشتن تروریست ها معترضین بی گناه را کشتند و بعد از این زد و خورد و کشت و کشتار و حملات وحشیانه تروریستی (90) نفر دیگر را به بهانه ای تامین امنیت به زندان انداختند پس ما در واقع معتقد هستیم که بسیاری از مقامات دولتی مسول این کشتار هستند و ما همچنین فکر میکنیم که دولت به هماهنگ کردن حملات تروریست ها کمک میکند .

اقای سمیر یکی از معترضان فریاد زد و گفت :
دولت مردم خود را می کشد، و بنا بر این ما میخواهیم که هر دو یعنی «اشرف غنی» و «عبدالله» استعفا بدهند،

ما یک سیستم کامل بازنگری از نظام افغانستان را میخواهیم آنچه را که در سراسر کشور اتفاق می افتد نظاره کند نظیر قتل ، انفجار بمب ، و فساد اداری و چیز های دیگر . اما زمانیکه من آنها را تحت فشار سخت قرار دادم چنین احساس کردم که در پشت سر آنها هیچ ایدیولوژی صوتی وجود ندارد . فقط بحث «جامعه مدنی» قابل تعویض جغرافیای است و یا شاید هم برخی از حلقهات مبارز قدرتمند .
من نمیدانم که چه کس و یا کسانی از آنها حمایت میکند اما آنها خود احساس میکنند که کسی قطعاً وجود دارد آنچه که آنها میگویند شاید درست باشد . اما این چگونه واقعیت است که موجب نگرانی من میگردد .

من از «رامش نوری» در مورد اشغال کشورش توسط (ناتو) پرسیدم او ناگهان بعد از یک مکث و وقفه ای طولانی یک پاسخ کوتاه با یک صدای کمی ناراحت کننده گفت :
ما با هر کشوری که از موقف و نظر و موقعیت ما حمایت کند آماده هستیم که با او همکاری شویم و با آن کشور مشترکاً کار کنیم .

من پرسیدم ، آیا من میتوانم در اینجا برای زمان طولانی بمانم ؟
او گفت البته که چرا نی! ما تا صبح در اینجا هستیم و ما انتظار آن را داریم که ما هیدین ما در ساعت های اول صبح با ما بپیوندند .
ما هیدین؟

دفعه بعد من در مورد بیشتر تحقیق خواهم کرد .
من دریکی از روزهای اقامت خود در کابل از قبرستان بریتانیایی ها (انگلیس ها) بازدید بعمل آوردم البته که بازدیدم از این گورستان نه از زاویه کنجکاوی های ناسازگار بود بلکه بخاطر اینکه در طول آخرین دیدار من با یک ا تشه فرهنگی روسی بود که انگیزه بازدید از این قبرستان را بخاطر معلومات بیشتر بمن داد .
اینک شما ببینید که یک بیمار روانی «انگلیس ها» چگونه بر مردم افغانستان در آن زمانه ها ستم روداشته است ؟ آنچنان ستمی که آنها در اینجا بر مردم انجام داده اند . خوشحال شدم که به آنجا رفتم و از آن گورستان واز آن رویداد های دوقرن گذشته رابگونه روشن از نزدیک دیدم یعنی به دیدگاه روشن انگلیسی

دیلی تیلاگراف یک بار احساسات میهن پرستانه ای این بگور خفته شدگان این مکان را به شرح زیرین چنین توصیف کرده بود:

افغانستان « گوشه ای کابل که همیشه انگلستان است . آنها هرگز هیچ توبه نکردند، هیچ روحیه ای ، هیچ سوالی مطرح نشد که انگلیس ها در اینجا چه میکردند و بدنبال چه بودند یا انگلیس ها در اینجا هزاران مایل دور از ساحل آن دوباره دوباره و ... دوباره »
در بالای نام سربازان انگلیسی به چنین نوشته سنگی چشم می افتد:
«تعهد شفاف اما تکرار نشدنی بود.»

این یاد و بود برای همه افسران و سربازان انگلیسی که در جنگ های افغانستان در قرن نوزدهم و بیستم و یکم زندگی میکردند اختصاص داده شده است . بازسازی توسط افسران و سربازان نیروهای بین المللی کمک به امنیت در کابل فبروری سال «2002».

ما باید آنها و خاطرات آنها را به یاد داشته باشیم!
این گورستان بخوبی نگهداری میشود در آنجا هیچ خرابکاری و نه هم نقاشی ها در دیوار های آن دیده میشود .
در افغانستان مرگ و یامرده انگلیس ها - اسپا نوی ها و سایر خارجی ها مورد احترام است .

متأسفانه که مرگ و یا مرده خود مردم افغان قابل احترام چه که حتی جالب هم نیست . از اینکه چه تعداد از افغان های شجاع را انگلیس ها در طول دو قرن گذشته قتل عام کردند؟

که باید یک بنای مجلل از یاد بود آن مردمان سلحشور و آزادی پسند دریکی از محلات کابل وجود میداشت که از آن هزاران قربان بدست امپریالیزم بریتانیا احترام بجا میشد شاید که این آرزو روزی برآورده شود ولی نه در این زودی ها .
من مجدداً به بگرام با رانندگی موتر رفتم تا از دیوار های هیجان انگیز نیروهای هوایی اقامت گاه قوت های نظامی امریکا اگر بتوان قلمبرداری نمایم .

در راه عزیمت خود بسوی بگرام دوباره پسر بچه ها را با اسلحه های اسباب بازی تماشا کردم که در حال اجرای تقلید از هلیکوپتر های جنگی در هنگام فرود آمدن بودند، من بار دیگر بد رفتاری ها را درست در کنار دروازه ی خانه ی نشیمن دیدم ، زنان فقیر و نادار برقه بر سر را که در آن سرتا پا خود را پوشانده بودند و در آغوش شان کودک شان که بعضی از کودکان دست و پا نداشتند نشسته و در گرمای غیر قابل تحمل دست گدای شان را بسوی عابرین دراز میکردند وضعی که هر سنگدل را متأثر میساخت.

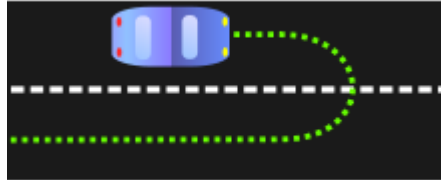
تمام این فقر و تنگدستی با برداشتن چند قدم دور چنین درمی یابم که این خود نتیجه از به هدر رفتن ده ها ملیارد دالر صرف تجهیزات نظامی و تکنالوژی پیشرفته است که به شکست روحیه میلیون ها نفر از مردم افغانستان انجا میده است ولی هرگز این مردم از وضع تنگدستی و فقر نجات نه یافتند و همچنان هرگز به آزادی کشورشان از تروریزم دست نیافتند .

من در قریه **دشتک** در اواسط پنجشیر قصه های زیادی در مورد کادرهای جهادی

شنیدم ، یعنی در باره آن دسته از کارهای جها دی که در جریان جنگ با نیروی های اتحاد جماهیر شوروی در اینجا مستقر بودند .

من به نسبت درگیری های اخیر جنگ های مرزی بین افغانستان و پاکستان در کابل جلال آباد و بگرام چندین بار روحتی تا ده بار در روز توسط نیروهای امنیتی بازداشت متوقف و بازجویی و بعضی روزها بیش از ده بار در یک روز در تحت نظارت و بازجویی قرار گرفته ام - و من در هنگام این همه بازجویی ها متوجه شدم که این ها یکی از من بازجویی میکنند آیا پولیس ملی ، ارتش ملی نیروها امنیت محلی و یا شبیه نظامیان هستند و یا کی ها هستند؟ که به تشخیص آنها دست نیا فتم .

روزی من در روبروی فرودگاه جلال آباد سعی کردم فلم یک هوا پیماب بدون سر نشین امریکایی را با استفاده از روش های تکنالوژیکی در دست داشته خود قبل از فرود آمدن آن هواپیما بگیرم ، لذا از راننده اتومبیل خود خواستم تا کمی از سرعت اتومبیل بکاهد تا که من بتوانم یک دوربین دیجیتال رو به جلو تابعه کنم - اما وقفه ای نگذشته بود که یک نفر از منسوبین ارتش موتر حامل مارا متوقف ساخت . با استفاده از سلاح در دست داشته ای خود مارا مجبور ساخت که از اتومبیل برون شویم او بعدا دست هایم را به روی دیوار گذاشت و تلفیون همراهیم را از من گرفت بعد از شناسایی هویت ام از کابل به یکی از سربازان توضیح داد که این همان تویوتای کورولا است که دیروز در همین جایعی در کنار همین دیوار وجاده دفعتاً تا «180» درجه چرخش بابازگشت (U-Turn) زد



چرخش (180) درجه بازگشت اتوموبیل در جاده (U-Turn)

من روزی در جلال آباد در جریان یک حمله تروریستی بایک افسر پلیس زخمی شده در ایستگاه رادیو تلویزیون ملی افغانستان (RTA) صحبت میکردم و به نظر من چنین رسید که این همه احساسات محضاً بیش از سوریا لیزم (فرواقع گرایی) چیزی دیگری نیست و به نظر بعضی ها چنین پنداشته میشود که این کشور حل و فصل واز هم می پاشد ولی هنوز که هنوز است این نظر رد میشود یعنی که کشور علی الرغم ویرانگری ، مبارزه و بدبینی احمقانه ای «نخبگان» سقوط نمیکند یعنی هنوز هم بر بقای آن امید واری و حتی خوشبینی وجود دارد .

من نیز در تلاش آن هستم تا این واقیعت را درک نمایم .

عارف در پور و ترجمانم توضیح داد و گفت : عده ای از افغانها که در خارج از کشور زندگی میکنند ، شایعات غلطی را منتشر میکنند که ما به پایان رسیده ایم و همه میخواهند که کشور را ترک کنند اما این درست نیست ، بلکه بیشتر و بیشتر مردم میخواهند که اینجا

دروطن مادری شان باقی بمانند و برای بازسازی و بهتر شدن آن کار و فعالیت نمایند چونکه این یک کشور زیبا است ؛ آیا زیبا نیست ؟

ما در حین صحبت **عارف** در حال عبور از یک جاده پرپیچ و خمی و در دو طرف آن در بین کوه‌های بلند و عظیم که در فاصله ای نه چندان دور از ما دریای خروشان با آب زلال و کرسنتی در جریان بود قرار داشتیم - همانطور که ادعا میشود که این یک کشور زیبا است برآستی که زیبا و قشنگ است .

ما در ادامه سفر خود در نزدیکی یک مسجد کوچک در کنار یک صخره بزرگ که نزدیک بود اتومبیل ما به آن تماس کند توقف کردیم ، ماه رمضان بود ، عارف که یک شخص متدین و کوشا بود بخاطر ادای نماز داخل مسجد شد ، من نیز از اتومبیل بیرون آمدم و به یک دره عمیق و خیره کننده نگاه میکردم ، دیری نگذشته بود که یک ماشین ویا موتر دیگر که اغلباً زره پوش بود در نزدیک اتومبیل ما ایستاده شد و راننده آن انجن ماشین را خاموش ساخت و از موتر مذکور سه مرد مسلح با مسلسل های خود بیرون آمدند سلاح های خود را در نزدیکی دروازه ورودی مسجد گذاشتند و بعد از شستن دست و پا (وضو کردن) بخاطر ادای نماز داخل مسجد شدند .

قبل از داخل شدن آنها به مسجد ما با آنها بصورت مودبانه نگاه کردیم . باید خاطر نشان سازم و آن اینکه به طرز شگفت آور هرگز من از مواجه شدن به این رویداد احساس ترس و تهدید نکردم یعنی به اصطلاح ترس و جبن را بخود راه ندادم . با ملاحظه دره عمیق و خیره کننده ویا این منظره یادی از مناظر امریکای جنوبی بخاطر آمد خصوصاً آن محلات و مناظر واقع در چیلی ، یعنی قله های عظیم ، دره های عمیق و مارپیچی و رودخانه های خروشان و پرموج که در حال جهش و طغیان سیر میکردند . من در افغانستان در مدت اقامت و گشت و گذر خود همیشه خود را در زندگی خوش و توانمند احساس کرده ام و من میدانم که اکثر چیزها را در این کشور به اشتباه گرفته اند حالانکه همه چیز روشن و هویدا است و اصلاً هیچ فریب و دغلکاری نباید مطمح نظر باشد و آن اینکه کوه ها ، کوه ها ، رودخانه ها رودخانه ها سر جای خود هستند تهی دستی ، تهی دستی بوضوح قابل دید است جنگویان خوب و جنگجویان بد نیز بچشم میخورند . من همه ای این ها را چونکه یک واقیعت انکار ناپذیر است دوست دارم .

وقتیکه ما بکابل فریب شدیم در این وقت از عارف خواستم (CRUZ DE MALAT) آن بسته ای از چای نوع ار جنتائینی بنام (jerba mata) را همراه با نیچه ای فلزی آن که با خود در ماشین داشتیم بدهد (Jerba mata) یک نوع چای است که از خشک کردن برگ های درخت جیربا تهیه میشود و طعم درشت دارد . که نمونه ای این بسته در زیر قابل دید است . (



آیا شما فکر میکنید که اگر ما بتوانیم که امریکایی ها (Yanks) و اروپایی ها ، طالبان و داعشی ها را شکست دهیم خواهیم توانست که برای مردم خود جامعه مرفه همچو بهشتی را بازسازی نمایم؟

من بعد از سپری شدن یک روز طولانی خسته شده از کار در جلال آباد چنین شوخی کردم - بهر صورت عارف به نظر بسیار جدی و خیره کننده نگاه کرد و ما شین را به تدریج آهسته ساخت ، وگفت شما به این اندازه افغانستان کشور ما را دوست دارید؟ من با شور دادن سر گفتم یلی (بیشتر دوست دارم).

پس من فکر میکنم که اگر ما برنده شویم بشما اطمینان میدهم که به شما تابعیت افغانی (Afghan Nationality) میدهم .

وقتی که من رابه هونلم آوردبمن گفتم: ما تا هنوز از برنده شدن به فاصله ها دور هستیم - من در این وقت خواستم برای عارف از روزهای کار کرده گی اش با من پول و دستمزد آنرا بپردازم ولی با اصرار خیلی جدی ام از گرفتن پول امتناع ورزید و با این کار خود در من چنین احساس را ایجاد کرد ، احساس رفقیا نه و احساس جوانمردانگی بعداً لباس ها یم را تعویض نموده در اتاقم بروی تخت خواب ام بخاطر رفع خستگی بخواب رفتم .

بعداً در نیمه های شب صدای دوانفجار که در زیر یک تپه در نزدیک هتل رخ داد از خواب مرا بیدار ساخت .

افغانستان اینجا است چه که شما آن را دوست دارید و یا از آن متنفر هستید یا هر آنچه که در بین این دو گزینه است اما شما نمیتوانید چیزی تقلب کند و یا خود را گول زنید، شما اگر اینجا هستید و یا اگر شما میتواند که بفهمید و یا آنکه در مورد چگونه احساس را بخود راه میدهید آنوقت است که شما بدون سر و صدا و به آرامی آغاز به درک و دانستن میکنید و یا اینکه اگر شما در اینجا نیستید و یا حضور ندارید پس نمیتوانید واقعیتها ی موجود را درست درک نماید و یا در موارد قضاوت بیغرضانه کنید و البته که هیچ کتابی هم نمیتواند افغانستان را آنطوریکه هست دقیقاً توصیف نماید و من در تعجب ام که آیا آنطوریکه میگویند افغانستان را توسط فلم ها ، و توسط شعر شاعران و توسط هنر مندان در تیا ترو یا توسط رومان رومان نویسان میتوان دقیقاً توصیف و معرفی کرد من هرگز مطمئن و معتقد نیستم که چنین ارزیابی و توصیف از افغانستان کامل و درست باشد .

اما آنچه که همه ما میدانیم این است که افغانستان زنده است و دور از آنست که پایان یافته باشد و یا ختم شده باشد ، قلب اش در ضربان و طپش است ، بدن و صورت آن گرم است اگر کسی به شما میگوید که افغانستان تمام شده است و دیگر نیست به او اعتماد نکنید- خودت با چشمان باز خود ببین ، فقط نظاره و تماشا کن و گوش فرا بدهید .

چند سطر در مورد نویسنده این مقاله ویا گذارش . اندره و تچک فیلسوف

رومان نویس ، فلمساز ، و روزنامه نگار تحقیقی و پژوهشی است – او در چندین کشور های در حال جنگ و جنگ زده به نوشتن گذارشات و حقایق و مقالات پرداخته است سه مجلد کتاب های آخرین طبع شده او شامل از «رمان انقلابی (Aurora) و دواثر پرفروش از داستان غیر سیاسی ، در معرض دروغ های امپراتوری و مبارزه علیه امپریالیزم ، کتابهای دیگری را در اینجا ببینید : **اندره** در حال ساخت برای TeleSURE Al- Mayadeen - است سا زمان دیده بان روندا گامبیت ، مستند سازی او در مورد (Dr.Congo)، افریقا و اوقیا نوس ، **ویتچیک** در حال حاضر در شرق آسیا و خاور میانه ساکن است و همچنان بکار و انجام فعالیت های خود به سرار جهان در حرکت می باشد میتواند با او توسط وبسایت و تویتر اش تماس حاصل نماید.

----- **با تقدیم سلام ها** «2017-08-21»